

## میلاد شاهنامه

خسرو اصفهانی هونز کانی

کشیده روشنایی را به زنجیر  
 شب گنگان چاووش جزسها  
 شبی آسیمه سار و آهنین بند  
 شب سهراب در خرگاه کاووس  
 شبی تجسیم تسلیم و تباهی  
 شب شیون به سوگ سرفرازی  
 شبی تاریخ، در تکوین بیداد  
 شب اولاد بر تخت کیانی  
 شبی از قصه ها گم گشته آرش  
 جوان از حیلۀ گشتاسب مُرده  
 شب پایان، ز آرزایان  
 فرود داستان دین دبیره  
 خروزان چیره بر خوزان شادی  
 شب بهرام و داغ تازیانه  
 که در هر واژه آواز سحر داشت  
 زنی را در سکوت شب صدا کرد  
 زنی تهمینه تن، سودابه جادو  
 زنی بی مثل الای منیژه  
 زنی گرد آفرید بزم مهتاب  
 زنی آزاده خوی نکته دانی  
 زنی آزر مدخت باغ رحمت  
 زنی خورشید اندوهان گفتن  
 زنی ذوق آفرین و خامشی سوز

شبی سنگین، شبی سرد و نفسگیر  
 شب مرغان خاموش قفسها  
 شبی ابری تر از اوج دماوند  
 شب کاوه، شب رستم، شب توس  
 شبی دل تنگ از خواب سیاهی  
 شب شمشیرهای ترک و تازی  
 شبی فرهنگ در قاموس پولاد  
 شب دیو سپید و کامرانی  
 شبی از یادها رفته سیاوش  
 شب اسفندیار تیر خورده  
 شبی افسرده افراسیابان  
 شب خنجر، شب مرگ جریره  
 شبی، جانوسیار نامرادی  
 شب ننگ و شب نام و نشانه  
 در این آشوب، مردی بانگ برداشت  
 کمی در سایه روشن پا به پا کرد  
 زنی گلنار رو، رودابه گیسو  
 زنی در عشق، همتای منیژه  
 زنی شیرین میان چشمه آب  
 زنی بانو گسپ شعرخوانی  
 زنی سیندخت مهربان محبت  
 زنی ناهید داراب شکفتن  
 زنی شاپور شوکت را دل افروز

کچپ



●●● خسرو احتشامی  
در آفاق گستردهٔ غزل  
و مثنوی، شاعری توانا  
و مبتکر است. مثنوی  
کوتاه اما دل‌انگیز «میلاد  
شاهنامه» یکی از آثار  
ستودنی اوست که ما را  
همراه با سحر آفرینی‌ها و  
پرش کلام جادویی خود به  
ژرفای تاریخ و عمق زمان  
بی‌حد و مرز اسطوره  
فرو می‌برد



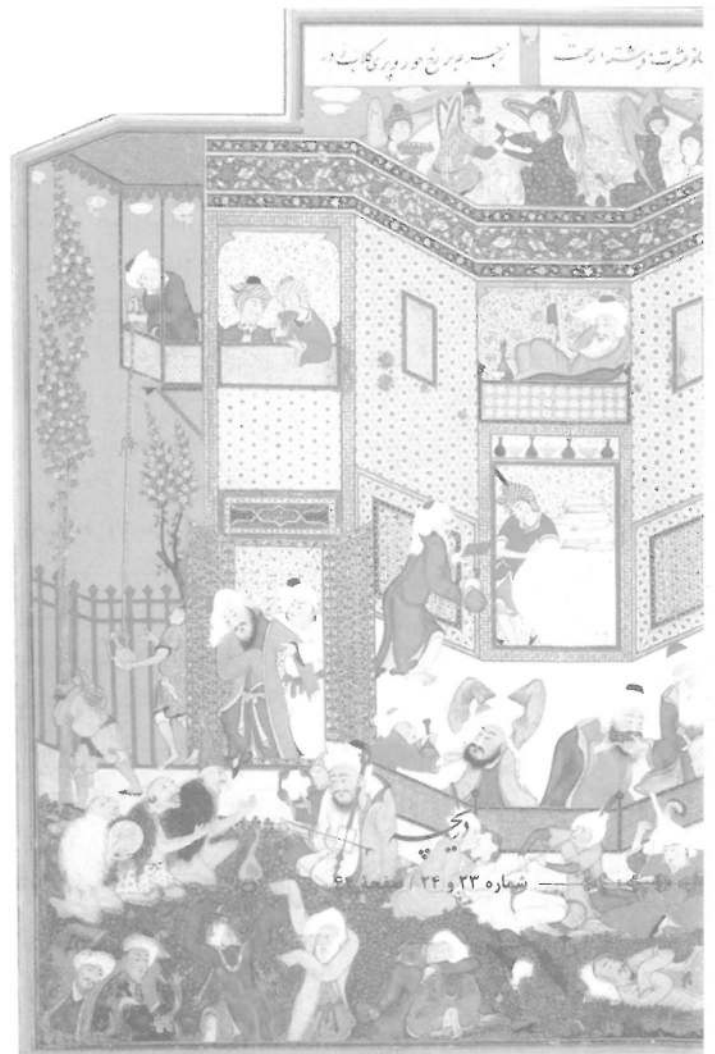
زنی جمشیدجوی شهرنازی  
زنی از زهره اندیشه تندیس  
زنی معنای زن، معیار خاتون  
زنی سرخط فصلِ خوبرویی  
زنی گنجینهٔ لطفِ خداداد  
به ایوان آمد و با یار پیوست  
ترنجی و بهی، ناری و سیبی  
ز هر انگشت او آهنگ می‌ریخت  
نکیسار دوتای افتاد از سنگ  
به لب آورد حرف عاشقانه  
«دو کفتر بر سر سدری کهنسال»  
یکی دل در وفای دوست بسته  
یکی با مهربانی میزبانش  
یکی آشفته بوی دورنگی  
یکی را آسمانی آفرین بود  
یکی زیباترین نازنینی  
یکی را از تأمل دود آهی  
یکی را شعلهٔ شب سوز کرده  
شمیم زلف و عطر آبنوسی  
گشود از دفتر دیرینه بابی  
سخن از «داستان باستان» گفت  
هوای نغمه‌های «پهلوی» کرد  
وطن را رخس آزادی خروشید  
سحر، میلاد ایران کهن بود  
دو دلبر در کنار هم غنوده  
عروس مهربان شاهنامه  
درختی بی‌گزند از باد و باران

زنی دستانسرای آرزوای  
زنی در قصر دانایی فرنگیس  
زنی افسون نواز را کتایون  
زنی دیباچهٔ شهنامه گویی  
زنی مجموعهٔ زیبایی و داد  
صدا پیچید و بانو ماه در دست  
بهستی میوه‌ها را داد زیبایی  
نه تنها باده گلرنگ می‌ریخت  
ز چنگش بارید زد بر زمین چنگ  
چراغان کرد با رخسار، خانه  
دو همزاد و دو همراه و دو هممال  
یکی از گردهش ایام خسته  
یکی درد وطن آزرده جانش  
یکی بیزار آدمهای سنگی  
یکی قربانی ایران زمین بود  
یکی تنهاترین تنهاترینی  
یکی را در تعزل رسم و راهی  
یکی را عشق دست‌آموز کرده  
میان مهرورزی دیده بوسی  
ورق زد باد پاییزی کتابی  
زن از دوران دوری داستان گفت  
ز عاشق آرزویی معنوی کرد  
قلم چرخید و شط شعر جوشید  
سر شب گفت و گواز تهمت بود  
تماشا کرد صبح سیم سوده  
چو غنچه، خفته زیر سبز جامه  
برآورده سر از بالین یاران

### یادداشتی از استاد مصطفی کاویانی

خسرو احتشامی در آفاق گستردهٔ غزل و مثنوی، شاعری توانا و مبتکر است. مثنوی کوتاه اما دل‌انگیز «میلاد شاهنامه» یکی از آثار ستودنی اوست که ما را همراه با سحر آفرینی‌ها و پرش کلام جادویی خود به ژرفای تاریخ و عمق زمان بی‌حد و مرز اسطوره فرو می‌برد. گذشته‌های دور و افتخار آفرین و غرور انگیز را در چشم ما جلوه‌گر می‌کند. قرن‌ها تمدن و فرهنگ گذشته را به نیروی اندیشهٔ پویا و توانای خود حیات دوباره می‌بخشد.

شعرش یک شاهنامه است در یک مثنوی کوتاه و فشرده. شعر تصویرگر شبی تاریک و سیاه است، شبی که به قول فرزانهٔ توس، چهرهٔ شبه‌گون خویش را به قبر شسته است و در پهنهٔ بی‌کران آسمان، اثری از اختران تابنده نیست. فضای گرداگرد از بی‌حرکتی و سکون، سنگین و نفس‌گیر است. سکوت مطلق و تاریکی محض جهان را در خود فرو برده است. نه





●● در آن سکوت  
جانگاہ و تاریکی  
وحشت‌زبانوی خانه را  
فرامی‌خواند  
و از او شمع و چراغ  
می‌طلبید تا گوشه‌ای از  
تاریکیها فرو شکند.  
مهربان زنی که در سرای  
اوست و بانویی فرهیخته  
و همسری مهربان  
و فرزانه است

آوای مرغی و نه هُرای ددی، زمانه از نیک و بد دهان فرو بسته است، موج سیاهی و تیرگی با وزش باد آنچنان به حرکت می‌آید که گویی زنگی سیاهی، سوده‌انگشت (angešt) در هوا می‌پراکند. شبی که سپهر در زیر چادر قیرگون به خواب رفته و پای خورشید از حرکت بازمانده است. شبی به تمام معنی مصداق شعر جادوسخن جهان، نظامی:

گرفته آسمان را شب در آغوش  
شده خورشید را مشرق فراموش  
زمین در سر کشیده چتر شاهی  
فرو آسوده یکسر مرغ و ماهی  
ز تاریکی جهان را بند بر پای  
فلک چون قطب حیران مانده بر جای  
جهان از آفرینش بی‌خبر بود  
مگر کان شب جهان جای دگر بود  
چه جای شب سیه‌ماری است گویی  
چه زنگی آدمی‌خواری است گویی  
(خسرو و شیرین، وحید، ص ۲۹۱)

در چنین شبی سیاه و ظلمانی، ناگهان بانگی رعدآسا از حنجره مردی تاریخ‌ساز و حماسه‌آفرین در فضا طنین‌انداز می‌شود و سکوت شبانه سرای او را درهم می‌شکند. فریاد تندرآسای بزرگ‌مردی که می‌خواهد مسیح‌گونه مردگان تاریخ و حماسه را به نام زنده کند.

در آن سکوت جانگاہ و تاریکی وحشت‌زبانوی خانه را فرامی‌خواند و از او شمع و چراغ می‌طلبید تا گوشه‌ای از تاریکیها فرو شکند. مهربان زنی که در سرای اوست و بانویی فرهیخته و همسری مهربان و فرزانه است. شگفت‌زده می‌پرسد:

«شب تیره خوابت نباید همی؟»  
(شاهنامه‌خالقی‌مطلق، دفتر سوم، ص ۳۰۵)

آنگاه بانوی خانه به فرمان شوی:

می‌آورد و نار و ترنج و بهی  
زدوده یکی جام شاهنشهی  
(همان، دفتر سوم، ص ۳۰۵)

سپس به شوی می‌گوید:

بپیمای تا من یکی داستان  
ز دفتر بورت خوانم از باستان  
پر از چاره و مهر و نیرنگ و رنگ  
همه از در مرد فرهنگ و سنگ  
(همان، دفتر سوم، ص ۳۰۵)

فردوسی از «سروبن ماه‌چهره» خود می‌خواهد که داستان را بازگو کند.

مرا گفت گر چون ز من بشنوی  
به شعر آری از دفتر پهلوی  
همت گویم و هم پذیرم سپاس  
کنون بشنو ای یار نیکی‌شناس  
(همان، دفتر سوم، ص ۳۰۶)

آنگاه بانو داستان را چنین شروع می‌کند:

چو کی خسرو آمد به کین خواستن  
جهان ساز نو خواست آراستن  
(همان، دفتر سوم، ص ۳۰۶)

بیت آغازین داستان بیژن و منیژه است که به زعم گروهی از شاهنامه‌پژوهان





●●● می‌توان در پرتو

فروزان این شمع، شبخ

کرپه و اهریمی سودابه را

علی‌رغم آن همه زیبایی

ظاهری؛ به چشم دل

تماشاگر بود، که مودیانه

لبخند شیطنت آمیزی بر

لب دارد و بر فراز بام قصر

شاهی نظاره‌گر آتشی

است که سیاوش را در کام

کشیده است



نخستین داستانی از شاهنامه که به همت والای فرزانه خردمند توس سروده شده است و از این رهگذر میلاد شاهنامه است. میلاد دادنامه کوبنده و لرزاننده حکیم توس علیه بیدادگریها، در قالبی حماسی و شعری شکوهمند و جاودانه، میلاد شناسنامه ایران زمین و هویت ملی ایرانیان. شهرزاد داستان پرداز فردوسی، سخن گفت تا آن هنگام که:

گل شمع در آخرین سوز بود

سحر گرم آرایش روز بود

(مسرور)

در شعر احتشامی:

پرتو شمع بزم شبانه فردوسی؛ که روشنی‌بخش و ظلمت‌ستیز است و فروغی یزدانی و پرتوی اهورایی دارد، شعله‌های سرکش و سوزان و لهیب خانمان برانداز آتشی را به یاد می‌آورد که سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود از میان آن گذر کرد. می‌توان در پرتو فروزان این شمع، شیخ کرپه و اهریمی سودابه را علی‌رغم آن همه زیبایی ظاهری؛ به چشم دل تماشاگر بود، که مودیانه لبخند شیطنت آمیزی بر لب دارد و بر فراز بام قصر شاهی نظاره‌گر آتشی است که سیاوش را در کام کشیده است.

چو از دشت سوداوه آوا شنید

برآمد بر ایوان و آتش بدید

همی خواست کاو را بد آید به روی

همی بود جوشان، پر از گفت‌وگوی

(شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب اول، ص ۳۸۷)

می‌توان در پرتو این شمع جریان گلگون خون به ناحق ریخته ایرج، نوذر و سیاوش را مشاهده کرد. در پرتو درخشش این شمع می‌توان شاهد و ناظر درخشش سنان‌ها، نیزه‌ها و تیغ‌هایی بود که در چاه نابرداری پنهان شده بود.

آیا شمع سومین محفل فردوسی، نماد شمع فروزانی نیست که از گونه خورشید است و در شب تولد کیخسرو، پیران ویسه سپهسالار توران در عالم رؤیا سیاوش را در کنار آن می‌بیند.

شبی قیرگون ماه پنهان شده

به خواب اندرون مرغ و دام و دده

چنان دید سالار پیران به خواب

که شمعی بر افروختی ز آفتاب

سیاوش بر شمع تیغی به دست

به آواز گفתי نشاید نشست

از این خواب‌نوشین سرآزاد کن

ز فرجام گیتی یکی یاد کن

که روزی نوآیین و جشنی نواست

شب سوز آزاده کی خسرو است

(همان، ص ۴۶۰)

چقدر دو شب به هم شبیه است، در یکی ماه قیرگون شبی پنهان است و دد و دام به خواب رفته‌اند و در دیگری شب روی چون شبه خود را به قیر شسته است و تیر و بهرام و کیوان ناپدیدند. نه آوای مرغی به گوش می‌رسد و نه هرّش ددی درنده. یکی میلاد شاهنامه است و دیگری میلاد برگزیده‌ترین شاه شاهنامه. آیا تاریکی جان‌فرسای شب فردوسی یادآور تیرگی جانکاه شب بهرام گودرز نیست در پیکار و ستیز بی‌امان و هستی‌سوز «پشن»؟

شبی دهشت‌انگیز و هراس‌آور که بهرام در ظلمت مداهش آن در پهن‌دشت جنگ به‌دنبال گم شده خویش، یعنی تازیانه‌اش می‌گردد و در جست‌وجو و تلاشی پیگیر برای یافتن آن است. چه از آن بیم دارد که مبادا تورانیان فرومایه تازیانه او را که نامش بر چرم آن نوشته شده است در دست گیرند و مایه مباحثات و افتخار و نشانه پیروزی آنان باشد. شب میلاد شاهنامه شبی است که به پاس همت والای محقق فرزانه، فرهاد وداد و در سایه تحقیق پژوهشگران بخش فیزیک کیهانی و ستاره‌شناسی «ناسا»

تاریخ آن روشن شده است.  
بنا به قولی نظم شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری قمری به پایان رسیده است.

ز هجرت بشد پنج هشتاد بار  
که گفتم من این نامه شاهوار  
(شاهنامه، دبیر سیاقی، جلد ۵، ص ۹۰۳)  
سرآمد کنون قصه یزدگرد  
به ماه سپندارمذ روز ارد  
ز هجرت شده پنج هشتاد بار  
به نام جهان داور کردگار  
(دکتر خالقی، دفتر ۸، ص ۴۸۸)

با توجه به مدت زمان سرودن شاهنامه که سی سال بوده است باید آغاز سرودن شاهنامه حدود سال ۳۷۰ هجری قمری باشد. فردوسی، هنگامی که برای شروع کار خود به دنبال منابع و مأخذ موثقی بوده است اشاره‌ای ضمنی به تاریخ شروع شاهنامه دارد.

زمانه سرایی پر از جنگ بود  
به جویندگان بر، جهان تنگ بود  
(حماسه سرایی، ص ۱۷۹)

در شهر، دوستی مهربان دارد که اندیشه نیک فردوسی را برای سرودن شاهنامه می‌ستاید و کتابی در اختیار او می‌گذارد و می‌گوید:

گشاده‌زبان و جوانیت هست  
سخن گفتن پهلوانیت هست  
تو این نامه خسروی بازگوی  
بدین جوی نزد مهان آبروی  
(حماسه سرایی، ص ۱۸۰)

«زمانه سراسر پر از جنگ، مقارن است با اوضاع آشفتۀ خراسان در سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱ هجری قمری، از سویی غوغای ستیز دیلمیان و امرای سامانی، از طرفی هنگامه پیکار عتبی وزیر نوح‌بن منصور با ابوالحسن و علی سیمجور، در جایی آشوب نبرد بی‌امان فائق خاصه و در گوشه‌ای هیاهوی ابوالعباس تاش، سراسر خراسان بزرگ را در شعله‌های سرکش و سوزان خشم و کینه‌توزی فرو برده بود.

در این بربریت عربان و درست در اوج سبعت تاریخ، که بیکارگی روح و عقیمی اندیشه را در پی داشت، نظم شاهنامه شروع شد.» (فصلنامه فرهنگ اصفهان، شماره ۱۴، نگارنده).

با توجه به جدول سنجش پدیداری تیر و بهرام و کیوان در ۹ بار ماه گرفتگی از تاریخ ۵ اکتبر سال ۹۶۳ میلادی تا ششم سپتامبر ۹۹۸، گم شده خویشت یعنی شب میلاد شاهنامه را می‌جوییم که برابر است با روز شنبه ۲۸ آبان‌ماه ۳۵۸ هجری خورشیدی مطابق ۱۴ ربیع‌الثانی ۳۶۹ هجری قمری.

این همه لطف و زیبایی در یک مثنوی کوتاه که با همه کوتاهی از بلندای تاریخ افزون‌تر است، مرا بر آن داشت تا شرحی کوتاه درباره زندگی هر یک از نقش‌آفرینان به رشته نگارش درآورم. «شاهنامه گورستان پهناور پرخروشی است که مردگان آن زنده‌ترین مردگان هستند و از این رو هیچ آیینۀ

### شاهین مردود

#### ●●● «زمانه سراسر پر

از جنگ، مقارن است با  
اوضاع آشفتۀ خراسان  
در سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱  
هجری قمری، از سویی  
غوغای ستیز دیلمیان و  
امرای سامانی، از طرفی  
هنگامه پیکار عتبی وزیر  
نوح‌بن منصور با ابوالحسن  
و علی سیمجور، در جایی  
آشوب نبرد بی‌امان فائق  
خاصه و در گوشه‌ای  
هیاهوی ابوالعباس تاش،  
سراسر خراسان بزرگ را  
در شعله‌های سرکش و  
سوزان خشم و کینه‌توزی  
فرو برده بود ●●●



●●● چقدر دو شب به هم شبیه است، در یکی ماه قیرگون شبی پنهان است و دد و دام به خواب رفته‌اند و در دیگری شب روی چون شبه خود را به قیر شسته است و تیر و بهرام و کیوان ناپدیدند. نه آوای مرغی به گوش می‌رسد و نه هَرش ددی درنده. یکی میلاد شاهنامه است و دیگری میلاد برگزیده‌ترین شاه شاهنامه



عبرتی و حکمتی درخشان‌تر از شاهنامه نیست، ما در قهرمانان این کتاب هم مرگ می‌بینیم و هم زندگی. زندگی و مرگ در وجود آنان سر بر هم نهاده‌اند و با هم پیوند خورده‌اند.»  
(جام جهان‌بین، دکتر اسلامی ندوشن)

تاریخ	برابر با	چگونگی ماه‌گرفتنی	وضعیت پیدایی سه ستاره
۱۵ اکتبر ۹۶۳		ناقص	تیر بهرام کیوان
کمتر از دو بهره	نه	آری	آری
۸ دسامبر ۹۶۸		ناقص	
بیشتر از دو بهره	نه	نه	آری
۲۶ نوامبر ۹۶۸		کامل	آری آری
۱۶ نوامبر ۹۷۰		ناقص	
کمتر از دو بهره	نه	نه	آری
چهارشنبه ۲۵ سپتامبر ۹۷۲ در آمریکا	پنجشنبه ۱۶ مهرماه ۳۵۱ خورشید مطابق ۱۴ ذیحجه ۳۶۱ قمری در ایران	ناقص	
بیشتر از دو بهره	نه	نه	نه
آدینه ۷ نوامبر ۹۷۹			
در آمریکا	شنبه ۲۸ آبان ۳۵۸ خورشیدی مطابق ۱۴ ربیع‌الثانی ۳۶۹ هجری قمری در ایران	ناقص	
بیشتر از دو بهره	نه	نه	نه
۲۶ سپتامبر ۹۹۱		کامل	آری آری
۱۵ سپتامبر ۹۹۲		ناقص	
کمتر از دو بهره	نه	نه	آری
۶ نوامبر ۹۹۸		کامل	نه آری



«کتاب شاهنامه که امروز یکی از خزائن لغت و گنجینه‌های فصاحت زبان ماست برای وسعت و قوت فکر و قدرت بیان و استواری طبع و اقتدار کلامی و احاطه تعبیری این استاد بزرگ بهترین نمونه و قوی‌ترین دلیل است و از آنجا می‌توان دانست که در گزارش معانی و پرداخت افکار، وی را چه مایه فراوان حاصل بود تا توانست آن داستانها و معناهای سخت عبارت را به این صورت زیبا و در این الفاظ جزل و روان جلوه دهد»

«فردوسی به پاکی اخلاق و عفت نفس و سخن بر همه شعرا فزونی و برتری دارد...»  
«فردوسی وطن پرست بوده و به سرزمین نیاکان خود یعنی ایران بسیار عشق داشته و شور مخصوص آشکار می‌سازد»

(فروزانفر - وفات ۱۳۴۹ ه. ش. سخن و سخنوران)